



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۰ / ۱۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله پنجم عروه					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث ما در مسأله پنجم از مسائلی است که صاحب عروه رحمته الله پس از بیان شرایط وجوب زکات مطرح نموده‌اند. مسأله پنجم به این صورت است که البته با وجود طرح این مسأله در جلسه پیش، به توضیح بیشتری راجع به این موضوع نیاز است.

عبارت صاحب عروه در مسأله پنجم، بدین قرار است که می‌فرمایند:

«لو شك حين البلوغ في مجيء وقت التعلق من صدق الاسم وعدمه أو علم تاريخ البلوغ وشك في سبق زمان التعلق وتأخره ففي وجوب الإخراج إشكال...»^۱.

حالا پیش از قرائت کامل عبارت، توضیح اجمالی در خصوص کلیات مطلب ارائه می‌گردد. صاحب عروه در این بخش، پنج صورت را مطرح می‌کنند. دو صورت نخست، صورتی است که بلوغ، معلوم است؛ اما شک در زمان بدو ثمره و زمان تعلق وجوب وجود دارد. این حالت که زمان بلوغ، معلوم باشد و زمان تعلق وجوب و یا زمان بدو ثمره معلوم نباشد، این فرع، به دو شکل مطرح می‌شود.

حالت اول: در همان حین بلوغ، شک دارد که آیا بدو ثمره حاصل شده یا خیر. علم به زمان بلوغ هست و شک در تحقق بدو ثمره وجود دارد؛ موضوع وجوب این است که بدو ثمره در زمان بلوغ تحقق پیدا کند. حالا زمان بلوغش است و تازه بالغ شده، شک می‌کند که آیا بدو ثمره حاصل شده تا زکات به آن تعلق گیرد یا خیر؟ این یک حالت.

حالت دوم: مدتی از بلوغش گذشته، تاریخ آن را هم می‌داند که فلان روز از فلان سال است، ولی نمی‌داند که بدو ثمره قبل از زمان بلوغش بوده یا بعد از آن؟ فرض کنید کسی که نمی‌دانسته کی بدو ثمره اتفاق می‌افتد، در طول ایام به بلوغ هم می‌رسد، ناگهان متوجه می‌شود که در عین اینکه بالغ شده، ثمره هم ظاهر شده است. این ظهور ثمره اگر قبل از بلوغ

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

باشد، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا یکی از شرایط تعلق زکات، بلوغ در زمان بدو ثمره است. و این بلوغ گرچه حاصل شده اما شک می‌کند که آیا بدو ثمره قبل از زمان بلوغ بوده یا بعد از آن؟

در این دو فرض، زمان بلوغ، معلوم است ولی زمان بدو ثمره یا تعلق وجوب نامعلوم است.

سه فرض دیگر اینکه زمان تعلق ثمره معلوم است و می‌داند که الآن ثمره رسیده و بدو ثمره حاصل شده است. ولی در بلوغ، شک دارد. ثمره، حاصل شده، اما نمی‌داند بالغ شده یا خیر؟ یا اینکه بعد از مدتی که بالغ شده و بدو ثمره حاصل شده، زمان تعلق، معلوم است و می‌داند که در فلان زمان، ثمره حاصل شده، اما نمی‌داند آیا بلوغ قبل از آن ثمره بوده یا خیر. این با آن دو فرض قبلی فرق می‌کند. در آن دو فرض قبلی گفتیم بلوغ، معلوم است و شک دارد در اینکه بدو ثمره قبلش بوده یا خیر، اما در این دو فرض، زمان بدو ثمره معلوم است اما نمی‌داند بلوغ قبلش بوده یا بعدش. این هم دو فرض شد که مجموعاً چهار فرض شده است.

فرض پنجم این است که هر دو معلوم نباشند. الآن زمانی است که هم ثمره ظاهر شده و هم بلوغ، حاصل شده، نمی‌داند این، قبل از آن بوده یا آن، قبل از این؟ هر دو مجهول التاریخ هستند؛ اما محقق شده‌اند. پس ما پنج فرض داریم. حالا عبارت صاحب عروه رحمته الله را بررسی می‌کنیم: «لو شك حين البلوغ في مجيء وقت التعلق من صدق الاسم وعدمه». این «من»، بیانیه است؛ یعنی شکش، شک در این بود که صدق الاسم شده یا نه؛ یعنی آیا به آن می‌گویند گندم یا جو. پس زمان بلوغ، معلوم است، شک در زمان تعلق وجوب (بدو ثمره) دارد. این شکل اول (فرض اول) است که در خود حين البلوغ شک می‌کند که آیا ثمره ظاهر شده یا نشده است.

فرع دوم اینکه «لو علم تاريخ البلوغ و شك في زمان التعلق و تأخره». حالا زمان دو ماه، سه ماه بعد از بلوغ است و می‌داند که زمان بلوغش کی بوده (مثلاً فلان روز از فلان ماه)، نمی‌داند ظهور ثمره قبل از آن بوده یا بعد از آن. می‌فرماید: «و في وجوب الإخراج إشكال» آیا الآن وجوب اخراج زکات به مالش تعلق گرفته یا نگرفته. بعدش هم تعلیل می‌کند که: «لأن أصالة التأخر لا تثبت البلوغ حال التعلق».

این نیاز به توضیح دارد. ببینیم مبنای صاحب عروه چیست؟ چرا در این دو فرض می‌فرماید که «في وجوب الإخراج إشكال» اگرچه بعد می‌فرماید: «ولكن الأحوط الإخراج»؛ چرا فی وجوب الاخراج اشکال؟ چون در این دو فرض بلوغ که معلوم است، شک دارد در اینکه ظهور ثمره قبل از بلوغ بوده یا بعد از بلوغ. اینجا اگر بخواهد استصحاب تأخر ظهور ثمره کند، می‌خواهد با این استصحاب چه کار کند؟ آنچه موضوع وجوب زکات است چیست؟ مرکب از این دو جزء است: بلوغ و بدو ثمره در زمان همدیگر است، نه اینکه هر دو مقارن هم اتفاق بیفتند؛ بلکه یعنی در همان زمان بدو ثمره، شخص بالغ بوده باشد. باید این معلوم شود که ظهور ثمره در حين بلوغ بوده تا وجوب زکات ثابت شود. چون اگر بدو ثمره پیش از بلوغ باشد، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

الآن ما شک در زمان ظهور ثمره داریم. چون شک داریم پس استصحاب می‌کنیم عدم ظهور ثمره را تا زمان بلوغ، تا ثابت شود که ظهور ثمره در زمان بلوغ بوده است. ایشان می‌فرماید اگر اینجور بخواهیم استصحاب بکنیم، استصحاب اصل مثبت خواهد بود؛ کما اینکه در گذشته هم گفتیم؛ چون شما می‌خواهید با استصحاب عدم ظهور ثمره، بلوغ عند ظهور ثمره را اثبات کنید و این اثبات لازم است. ما با استصحاب یک شیء، می‌خواهیم لازمش را اثبات کنیم که می‌شود اصل مثبت؛ لازم تأخر ظهور ثمره، لازمش این است که پس ثمره در حين بلوغ باشد و این اصل مثبت است.

پرسشگر: ...

معظم له: قاعدتاً این لازم عقلی است. اینکه بدانید بلوغ کی حاصل شده، بعد اگر بخواهید استصحاب کنید عدم ظهور ثمره را تا مابعد البلوغ، خوب لازمه عقلی اش این است که بنابراین این ظهور ثمره عند البلوغ حاصل شده است. بعد می فرماید که: «ولکن الأحوط الإخراج» وجه احتیاط چیست؟ وجه احوطیت این است که گفته شود ما نیازی به اثبات این موضوع مرکب نداریم؛ یعنی اثبات کنیم که ظهور ثمره عند البلوغ حاصل شده؛ بلکه همین که ما استصحاب کنیم عدم ظهور ثمره را تا همان زمان خودمان، یعنی فرض کنید همین مکلفی که بالغ شده، نمی داند ظهور ثمره قبل از بلوغش بوده یا بعد از بلوغ، می فرماید که برای اثبات اثر کافی است که ظهور ثمره قبل از این تاریخ نباشد. وقتی ظهور ثمره قبل از این تاریخ نبود، خودبه خود اثبات می شود تأخر ظهور ثمره از زمان بلوغ. این تأخر خودش موضوع حکم است، نه اینکه موضوع حکم، ظهور الثمرة عند البلوغ باشد تا بعد از مرکب شدن موضوع، اشکال کنید و بگویید در این صورت، استصحاب اصل مثبت می شود. همین که شما استصحاب کنید عدم ظهور ثمره را تا زمان حال، خودبه خود نتیجه این می شود که الآن در زمان حال، پس ظهور ثمره عند البلوغ شده است. این هم وجه اینکه «الأحوط الإخراج» است.

سه فرع دیگر می ماند. بعد می فرماید: «وأما إذا شك حين التعلق في البلوغ وعدمه». این دو صورت سوم و چهارم، شک، شک در بلوغ است، نه شک در ظهور ثمره. ظهور ثمره، معلوم است، الآن ثمره ظاهر شده، حالا نمی دانم آیا بلوغش قبل از آن بوده یا بعد از آن؟ «أو علم زمان التعلق وشك في سبق البلوغ وتأخره». می داند الآن دو سه ماه گذشته، هم از بلوغ گذشته، هم از ظهور ثمره، از هر دو گذشته، نه اینکه در زمان ظهور ثمره شک کند که آیا بالغ است یا بالغ نیست، نه. الآن هم می داند بالغ شده، هم می داند ثمره ظاهر شده، اما نمی داند این قبل از آن بوده یا آن قبل از این. نمی داند ظهور ثمره قبل از بلوغ بوده تا زکات واجب نباشد یا ظهور ثمره بعد البلوغ بوده تا زکات واجب باشد. «أو علم زمان التعلق وشك في سبق البلوغ وتأخره» زمان تعلق یا بدو ثمره را می داند، و اصل بلوغ را هم می داند، اصل بلوغ و اصل بدو ثمره را می داند که مثلاً روز بوده یا شب، فقط نمی داند ظهور کی بوده، نمی داند بلوغ قبل از آن بوده است یا بعد از آن. می فرماید: «فالأصل عدم الوجوب». البته بعد هم فرض دیگری را مطرح می کند که «أو جهل التأريخين» که فرضش را بعد مطرح می کند. الآن این دو صورت سوم و چهارم را مطرح می کند که علم به ظهور ثمره هست و شک در زمان بلوغ دارد. اینجا گفته می شود که می داند که ثمره ظاهر شده، حالا نمی داند بلوغ کی بوده است، که استصحاب عدم بلوغ می کند تا همین زمانی که الآن در آن هست. همین که استصحاب عدم بلوغ تا آن زمان کند یا تا زمانی که ثمره ظاهر شده، همین کفایت می کند برای اثبات عدم وجوب زکات؛ چون ما برای عدم وجوب زکات احتیاج نداریم که اثبات کنیم هر دو جزء را با هم. همین که یک جزء نباشد، کافی است. وقتی موضوع یک حکم مرکب باشد، اگر بخواهیم حکم را اثبات کنیم، باید هر دو جزء مرکب ثابت بشود؛ اما اگر بخواهیم حکم را نفی کنیم، یک جزءش هم نفی بشود، کفایت می کند؛ چون موضوع حکم، مرکب از دو جزء است و وقتی یک جزءش نفی شد، کافی است برای اینکه حکم مترتب نشود. این دیگر اصل مثبت نیست.

اینجا ما شک داریم در زمان بلوغ. می دانیم ثمره کی ظاهر شده (مثلاً اول شهریور). نمی دانیم بلوغ قبلش بوده یا بعدش بوده. استصحاب عدم بلوغ می کنیم. وقتی استصحاب عدم بلوغ کردیم، با همین استصحاب عدم بلوغ، دیگر آن موضوع منتفی می شود؛ یعنی یک جزء موضوع که منتفی بشود، کفایت می کند. موضوع وجوب زکات «ظهور الثمرة في زمان البلوغ» است. وقتی زمان بلوغ را شما استصحاب کردید که بلوغ متأخر است، همین کفایت می کند. لزومی ندارد که اثبات کنید

که علاوه بر اینکه بلوغ متأخر بوده، لازم آن را هم اثبات کنید؛ زیرا احتیاجی به اثبات لازم در اینجا نداریم. حکم بر صرف استصحاب عدم بلوغ تا ظهور ثمره مترتب می شود. پس فرق است بین اینکه وقتی ما مرکبی داریم و موضوع مترتب بر اثبات مرکب باشد با استصحاب یک جزء نمی توانیم اثبات مرکب کنیم که اثبات مرکب مصادف با اصل مثبت خواهد بود. و وقتی که بخواهیم استصحاب نفی احد الجزئین کنیم، برای نفی احد الجزئین، استصحاب عدم احد الجزئین برای نفی حکم کافی است.

این دو فرع مربوط به صورت سوم و چهارم شد.

اما فرع آخر (صورت پنجم): «أوجهل التأیخین» باز هم در این صورت همین حرف می آید. هر دو تاریخ، مجهولند. نمی دانیم ظهور ثمره کی بوده و نمی دانیم بلوغ کی بوده است. محتمل است که بلوغ پیش از ظهور ثمره باشد و احتمال دارد ظهور پس از بلوغ باشد. باز هم اینجا استصحاب عدم بلوغ کفایت می کند؛ زیرا باز هم با نفی احد الجزئین، موضوع حکم منتفی می شود. اینجا اصل مثبت نیست؛ چرا که نیازی به اثبات لازم نیست. همین که اثبات کنیم و در زمان ظهور ثمره، عدم بلوغ را استصحاب کنیم؛ یعنی استصحاب عدم البلوغ عند ظهور الثمره کنیم، همین خود موضوع حکم به عدم وجوب زکات خواهد شد. لذا فرمود: «وأما إذا شكّ حين التعلّق في البلوغ وعدمه أو علم زمان التعلّق وشكّ في سبق البلوغ». در این دو صورت زمان تعلق (زمان ظهور ثمره) معلوم است و زمان بلوغ، نامعلوم است.

فرض آخر (فرض پنجم در حقیقت در مجموعه فروض) این است که اگر هر دو (هم تاریخ ظهور ثمره و هم تاریخ بلوغ) معلوم نباشند، در هر سه فرض (سوم، چهارم و پنجم)، «الأصل عدم الوجوب» که همان استصحاب عدم وجوب است. چرا این اصل جاری می شود و این اصل اینجا دیگر مثبت نیست؟ در آنجا (یعنی دو فرض اول) اشکال کردند و فرمودند: «ففي وجوب الإخراج إشكال؛ لأنّ أصالة التأخر لا تثبت البلوغ حال التعلّق» ما احتیاج داشتیم که هر دو جزء (بلوغ و ظهور ثمره در زمان واحد) را با همدیگر اثبات کنیم؛ اما فرمود با استصحاب یکی، هر دو جزء با همدیگر ثابت نخواهند شد.

اینجا ما احتیاجی به اثبات تمام موضوع مرکب نداریم. اینجا احتیاج داریم به اینکه همین که یک جزء منتفی بشود، کفایت می کند. ما با استصحاب عدم بلوغ عند ظهور الثمره، ثابت می کنیم که پس موضوع وجوب زکات محقق نشده و همین برای نفی وجوب زکات کافی است. این مبنای سید (صاحب عروه) بود در این فرعی که بیان کرده. حال باید ببینیم و دوستان خوب توجه کنند که مبنا چیست؟ مبنا این است که چرا در آن فرض اول فرمود: «وفي وجوب الإخراج إشكال»، گفتیم چون استصحاب در آنجا مثبت می شود؛ چون در آن فرض ما می خواستیم هر دو جزء را با هم اثبات کنیم؛ هم می خواستیم عدم ظهور ثمره را تا زمان بلوغ اثبات کنیم و اینکه این مرکب (بلوغ و ظهور ثمره در زمان واحد) روی هم رفته حاصل نشده است. با عدم ظهور ثمره، می خواستیم ظهور عند البلوغ را ثابت کنیم که اصل مثبت می شد. اینجا دیگر اصل مثبت نمی شود چون با نفی أحد الحکمین کفایت می کند برای نفی حکم.